

## سید علیہ محمد باب

- ۲ -

هذا كتاب من السنين بعد الحاء يا معشر البيان فأقرءون فسيحانك اللهم يا الهي اسئلك بذاتك الغيب فيمكن البقاء وبذكرك العلى الاعلى وبجمالك القدس في فردوسك الابهى وبنور وجهك في سرادق الاخفى وبحروفاتك العالمين وكلماتك المقدسين في رفارف الابقاء وببهاكل قدسك التى ماسبقت على عرفانهم حقايق الموجودات وبجوهات غيبك التى ما احاطت بهم ادراك احد من الممكنات بان تنفر الذى عرج اليك ونزل عليك وطار فى هواء قربك وصعد الى صدره عزك ثم ادخله يا الهي فى رضوان احديتك ثم اشربه يا محبوبى من خمر التى جرت من عين عرش هويتك ثم ارزقه من اثمار شجرة الفردوس فى رياض عزك وصلك ثم جد جوادك يا جواد بجودك ثم اجره يا منى فى ظل رحمتك الكبرى عند شجرة القصى وسدره المنتهى ثم اسمعه من نعمات حماماتك التى مافاز بها احد من عبادك فى ارض الادنى وانك انت العزيز المقتدر الغفور الرحيم .

ثم اسئلك يا الهي بدم الذى سفك فى سبيلك وبقلب الذى حرق فى محبتك وبمعظم الذى ذاب فى عشقك وشوقك وبجبل الذى انهدم فى ودك وبجسم الذى اوقد فى حبك بأن تكف شر هذا الصبى (۱) عن رأس بريتك ثم اعذه باقادرأ بقدرتك ثم اهللكه يا حاكماً بحكومتك ثم اعدمه يا مقتدراً باقتدارك ليستريح بذلك ائدة المقربين من عبادك ويطمئن قلوب المخلصين من بريتك اذ انك مقتدراً على ماتشاء وانك انت الهيمن القيوم ثم انصريا الهى عبدك الذى لا يطلب ناصر ادونك ولا يريد معيماً سواك وانت تشهد يا مقصودى كيف قاموا عليه عبادك بحيث نسوا الله ما يلىق لسانهم واقتروا به ما ينفى لنواتهم وهو فى كل الامور وجميع تلك الاحوال فوض امره اليك وانفق روحه فى سبيلك وجسده فى رضانتك وجسمه فى مرضاتك .

چون این کلمات از قواعد عربیت و نحو بیرون بود و بعضی مردم با او محاجه مینمودند در جواب میگفت نحو را در حضرت حق تعالی گناهی بود و تا کنون بدان گناه باقی مانده اینک بشفاعت من رستگار شد پس اگر مر فوعی را مجرور و یا مفتوحی را مکسور بخوانی زیان نباشد. وهم میگفت اکنون دین کمال یافته و ظهور حق تمام شده که من ظاهر شدم چه من صورت علی و محمدم که آنها دو کس بودند و آن هر دو منم از این جهت نامم علی محمد است و عدد این دو اسم هم با عدد رب موافق است. باوی گفتند بهتر آنست که چون علی و محمد عددش بآرب وفق دارد ادعای ربوبیت نمائی نه ادعای باییت ظاهراً این مستخره و استهزاء را قبول کرد چه ادعایش بالوهیت نزدیک بود و گفت هنگام آفرینش

۱ - مقصود باب از صبی ناصر الدین شاه است که در هنگام جلوس بیش از ۱۶

محمود علی با من بیعت کردند و من آن کسم که هزار سال است انتظار ظهور مرا میکشید . مردم گفتند پیغمبران سلف بر صدق سخن خویش خرق عادت کردند و معجزه ها نمودند ، صالح از سنگ خاره ناقه بیرون آورد ، و خلیل از آتش گلستان نمود ، و موسی از عصا ازدها ساخت ، عیسی مرده هفتصد ساله را که نام وی عاذر بود زنده نمود ، محمد (ص) که خاتم انبیاست از آنها برتری یافت و بیرون از عالم ناسوت در اجرام فلکی و عوالم ملکوتی تصرف نمود ، شق القمر کرد چنانکه قصه معراج و حدیث شق قمر تا کنون باقی است . جواب داد براهین دعوی من مقالات من است زیرا که روزی هزار بیت میگویم و می نویسم .

بعضی از مردم فرومایه بارادت اوسر نهادند و گروهی نیز بامید ریاست بدویوستند و این جماعت قواعد اصول و فروع دین را نوعی دیگر قراردادند و مانند زمان جاهلیت بجای سلام بیکدیگر مرحبا بک گفتند ، و ایام روزه داشتن شهر رمضان را نوزده روز گرفتند (۱) تغییر و تبدیل در احکام شریعت فرا چنان نهادند که از حوصله نگارنده افزون است باین هم بیروان اوراضی نشدند برای اینکه مردم شریر نادان را با خود متفق کنند گفتند مادامیکه سلطنت باب مخفی است و تمامت ادیان با او متحد نیستند ایام قنوت است و هیچ تکلیفی بر مردم واجب نیفتاده . اگرچه در شریعت باب یک زن را ۹ شوهر جائز است لیکن اکنون اگر افزون بخواهد منعی نباشد . و هر یک از آن جماعت نامی از انبیاء کبار و ائمه اطهار را بر خویش مینهادند و زنان و دختران خویش را بنام و نشان خانواده طهارت میخواندند و هر

۱ - تنها ماه رمضان نیست که نوزده روز گرفته شده بلکه سید علی محمد بساب برای تقسیم سال بهاء و ماه بهفته و اسامی آن حسابی جدید و بدعتی تازه آورد که میرزا حسینعلی بهاء الله هم آن را پذیرفته بدین ترتیب که :

هر سال را بنوزده ماه و هر ماه را بنوزده روز تقسیم کرده که جمعاً می شود ۳۶۱ روز و ۵ روز زیادی را طبق دستور «الایام الزائمه عن الشهر و قبل شهر صیام» نامیده و آنها را بعنوان «مظاهراً لهایین اللیالی و الایام» از حدود روزهای دیگر خارج کرد . ماه روزه آخرین ماه نوزده روزه آخر سال است بطوریکه عید نوروز با عید فطر تطبیق کند . این نوزده ماه هر یک با اسمی خاص موسوم است بدین صورت :

۱ - شهر البهاء - ۲ - شهر الجلال - ۳ - شهر الجمال - ۴ - شهر العظمة - ۵ - شهر النور - ۶ - شهر الرحمة - ۷ - شهر الکلمات - ۸ - شهر الاسماء - ۹ - شهر الکمال - ۱۰ - شهر العزة - ۱۱ - شهر المشیه - ۱۲ - شهر العلم - ۱۳ - شهر القدره - ۱۴ - شهر القول . ۱۵ - شهر المسائل - ۱۶ - شهر الشرف - ۱۷ - شهر السلطان - ۱۸ - شهر الملک - ۱۹ - شهر العلاء . هفت روز هفته را هم برخلاف معمول (شنبه ، یکشنبه ... ) هر یک نام خاصی نهاده بترتیب از شنبه :

یوم الجلال (شنبه) یوم الجمال ، یوم الکمال ، یوم الفضال ، یوم العدال ، یوم الاستقلال یوم الاستقبال . همچنین مبداء تاریخ آنان نیز با دیگران مختلف است و آن شروع میشود از واحداول از آغاز دعوت باب . هر واحد نوزده سال است (واحد بحساب جمع مساویست با ۱۹ .

چا که جمع میشدند بشرب خمر و منہیات شرعیہ از تکاب مینمودند و زنان خویش را اجازه میدادند تا بی برده بمجلس نامحرمان در آمده و بخوردن شراب مشغول شوند و سقایت نمایند (۱). بعد از آن بر حسب میعاد بسفر مکہ معظمه رفت و در سفر مکہ از مریدان خویش نتوانست جمعیتی فراهم آورد تا بوعده وفا کند و با شمشیرهای کشیده خروج نماید (۲) از آنجا بسمت فارس رفتند از بندر بوشهر بیرون آمده مریدان خود را بشیراز فرستاد تا مردم را بمذهب او دعوت کنند و از مزخرفات خود بعضی را قرآن و برخی را مناجات نام نهاد و بآنها داد که بجای قرآن مجید و صحیفه مبارکہ سجادیہ آت کلمات را قرائت کنند .



در آن وقت حسین خان مقدم ملقب بنظام الدوله حاکم فارس بود خبر شد که میرزا علی محمد در ابوشهر رحل اقامت انداخته و فرستادگان او در آنجا باغواي مردم پرداخته اند نظام الدوله جمعی را فرستاد تا کسان او را دست بسته حاضر کردند در دوم شعبان ۱۲۶۲ حکم داد بی آنها را بریندند .

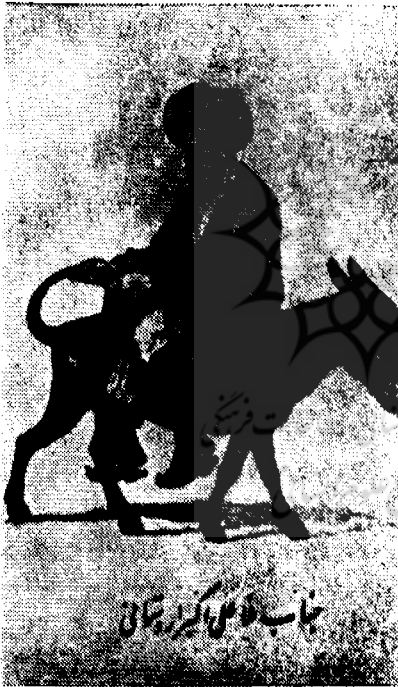
روز شانزدهم شعبان چند سوار فرستاد تا در ابوشهر باب را گرفته شب نوزدهم شهر رمضان بشیراز آوردند و درخانه ای که از پدر میراث داشت جای دادند. روزی مجلسی ترتیب دادند و امر باحضر باب نمود پس با او از درمهربانی و رأفت درآمده و گفت «بر من روشن شد که سخن تو صدق است و طریقت تو بسندیده و در خواب دیدم که تو بر من وارد شدی و سرانگشت پای بپای من مالیدی و مرا بیدار کردی و گفתי ای حسین خان در چنین تو نورایمان مشاهده کردم و از اینجاست که فرستادگان ترا هلاک نساختم برخیز و طریق حق گیر». میرزا علی محمد باب این سخنان را باورداشت و گفت «تو بخواب ندیدی بلکه بیدار بودی و من خود بودم که بیالین تو آمدم و چنان کردم». حسین خان در نهایت خضوع دست او را بوسه زد و گفت «جان و مال در قدم تو ریزم و این تو پختانه و سر باز که اکنون در شیراز در اطاعت من است بحکم تو کوچ دهم و بادشمنان تو جنگ نمایم». باب در جواب گفت «چون با من از در مطاوعت و متابعت بیرون شدی چون جهان را مسخر کردم سلطنت دنیا را بتو خواهم داد». حسین خان گفت «من سلطنت نمیخواهم همه آرزوی من آنست که در رکاب تو شهید شوم و بادشاهی جاودانی بدست آورم» .

۱ - بدیهی است که این مطالب هیچیک صحت ندارد و کشف حجاب در میان بایه از زمان قره‌الین در مجمع بدشت شد و آنها هم تا آنجا که اطلاع داریم عمومیت نیافت و بر سر همین موضوع نیز اختلاف شدید بود . رجوع کنید بکتاب نیکلا بنام «سیدعلی محمد ملقب بیاب» در فصل راجع به اجتماع بدشت ، همچنین بنقطه الکاف و سایر کتب .

موضوع ازدواج يك زن با نه شوهر هم تصور نمیرود صحت داشته باشد .  
۲ - شاید هم باب این خیال را داشته ولی اوضاع زمان بدو اجازه نداده که نظر خود را عملی کند و هیچ درسفر مکہ از این مقوله دم بر نیآورده ولی گویا نامه ای در این موضوع برای شریف مکہ نوشته و شریف هم آنها را بدون جواب گذاشته . رجوع کنید بتاریخ نیل زرندی .

بالجمله چون حسین خان خاطر باب را از دهشت و انقلاب آسوده داشت مجلس دیگر بیاراست و علمای بلد را جمع کرد. باب را گفت حجت خویش را بر این مردم تمام باید کرد آنگاه که علما طریق تو گیرند کار عامه سهل باشد.

پس سید علی محمد بادل قوی بمجلس علماء درآمد و سید یحیی پسر سید جعفر دارابی ملقب بکشاف (۱) که از مریدان باب بود نیز حاضر گشت چون آغاز سخن کردند بی ترس و بیم باب سر برداشت و گفت چگونه شما از اطاعت من بیرون میروید و متابعت مرا فرض نمی شمارید از آن پیغمبر که شریعت آن دارید در میان شما جز قرآن معجزه ای باقی نمانده و اینک قرآن من فصیح تر از قرآن شما و نیکوتر از آن است و دین من ناسخ دین پیغمبر شماست بی آنکه تیفها انگیزخته و خون شما ریخته شود حفظ جان و مال خود را واجب شمارید و طریق خلاف و نفاق مسپارید.



چون سخن بدینچهار سید علمای مجلس بهمان قراری که با حسینخان گذاشته بودند با او جوابی نگفتند. حسینخان گفت خوب گفتمی بهتر آنست مذمب خود را بنویسی تا هر کس خواهد بیدان بنگردد و بگسروند. پس قلم بگرفت و سطرری چند بنوشت علمای مجلس عبارات او را از قانون شریعت بیرون یافتند. حسینخان گفت با اینکه هنوز لفظی چند را نتوانی تلفیق کرد این چه تو هات است که خود را بر خاتم الانبیاء (ص) فضیلت دهی و ترهات خود را بر کلمات خدای تعالی تفضیل نهی و حکم داد تا او را چوب زیاد زدند (۲). زبان بتوبه و انابه گشوده فریاد بر آورد و بر خود دشنامی چند داد و اظهار نادانی و پشیمانی کرد آنگاه حکم داد تا صورت او را سیاه کردند و بسجدهیکه شیخ ابوتراب

- ۱- در لقب این شخص شاهزاده اعتضاد السلطنه اشتباه کرده است لقب او «کشفی» است رجوع شود بفارس نامه و سایر کتب قاجاریه در موضوع قیام سید یحیی در یزد و نیریز.
- ۲- حسین خان بیکی از فراشان امر کرد سبلی سختی بصورت حضرت باب بزنند این سبلی بقدری شدید بود که عمامه هیکل مبارک بر زمین افتاد شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز که در آن مجلس حاضر بود حسینخان را بر اینگونه رفتار سرزنش نمود و فرمان داد عمامه را بر سر باب گذاشتند. تاریخ نبیل زرنندی.

بجماعت نماز میگذاشت بردند تادست و پای او را بوسیده و از کرده خود پشیمان شده و مدت شش ماه در زندان بود (۱)

\*\*\*



چون خبر او در اصفهان شایع گشت چند نفر از عامه مردم بدون تحقیق این مسئله نزد وی رفتند معتمدالدوله منوچهر خان گرجی که در آن وقت حکومت اصفهان داشت گمان کرد که شاید میرزا علی محمد از بزرگان دینی باشد هر کس نشنیده بود که او میگوید من صاحب الامرم یا قرآن آورده ام با خود تصور میکرد که اگر باب مرد خدا باشد زیانی در دین نخواهد بود و زبانت از لعن او کسوتاه میداشتند و معتمدالدوله از اینگونه مردم بود و خواست او را به بند چند

نفر سوار فرستاد که اگر تواند او را از بند رها کنند و پنهانی باصفهان رسانند .

۱ - شیخ ابوتراب درباره ادعای امر جدید از باب جو باشد باب گفت: «من نه و کیل قائم موعود هستم و نه واسطه بین امام غائب و مردم هستم امام جمعه گفت همین مطلب را روز جمعه در مسجد و کیل در مقابل عموم مردم تکرار کنید . چون شیخ ابوتراب برخاست و مجلس برهم خورد حسینخان برای رهایی باب ضامن خواست حاج سید علی خال سید باب که از تجار شیراز بود ضمانت کرد که سید باب برخلاف اسلام رفتار نکند و الا او از عهده بر آید و مدت ۶ ماه زندانی بودن او هم درست نیست فقط سید باب تحت نظر حاج سید علی در خانه خود می زیست و مجاز به بیرون آمدن نبود . روز جمعه باب در مسجد و کیل گفت : « لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند لعنت خدا بر کسی که منکر امامت امیرالمؤمنین بداند »

این مطلبی بود بنقل از تاریخ نبیل زرنندی از بابیه دوره باب اینک ببینیم مورخ مسلمان مرحوم هدایت چه میگوید : « روی او را سیاه کرده بمسجد و کیل بردند و او اظهار تسویه و انا به کرد و بر خود لعن نمود و پای جناب فضائل مآب شیخ ابوتراب امام جماعت را بوسیده و استغفار کرد » . (روضة الصفا)

اما در کتاب «مقاله سیاح» این مطلب چنین آمده : « بر سر منبر نوعی تکلم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید . » ص ۱۰